

نقاشی

آیدین آغداشلو

درباره‌ی سیزدهمین نمایشگاه تالار ایران

به عنوان يك اصل ، من به نقاش متفنن اعتقادی ندارم . « متفنن » میگویم به معنای غیر حرفه‌یی ، به معنای آدمی که نقاشی هم میکند ، همانطور که دندان پزشکی هم میکند . و گمان میکنم که نقاش باید تمام نیروی ذهنی خود را صرف نقاشی کند : این جستجو و تقلا ، تجربه را پشتوانه‌ی کار نقاشی میکند - کشف اتفاقی هم در نقاشی وجود ندارد - و باده ساعت نقاشی در هفته کسی نقاش نمیشود .

در کارهای آقای بهمن دادخواه ، از عیب متفنن بودنش که بگذریم - گر چه مشکل بشود گذشت - يك مشخصه یا يك « چیز » هست ؛ در تمام کارهایش ، حتا در « شبانه » اش که نمونه‌یی از نقاشی های گذشته‌ی اوست . و در این دسته کارها ، با آن گرایش های تازه (اصراری ندارم نقاشی ه - ای آقای دادخواه را جزء گروه مثلن Surréaliste ها بیاورم) ، این مشخصه را میتوان دید ، اما نمیشود به آسانی بر آن اسم گذاشت . باید از اول شروع کرد .

کارهای آقای دادخواه يك مایه‌ی اولیه دارد که از پرده‌ی « پرنده » شروع میشود ؛ و دیگر پرده‌ها - جز « صلح و آژگون » که واسطه‌ی کوچکی است - در واقع يك نوع بسط ناگهانی این مایه اند . در باره‌ی نتیجه‌ی این بسط میشود از *Forme* صحبت کرد و از رنگ و از حاصل ایندو .

اشکال بر مبنای انطباق سطوح مختلف مستطیلی یا مثلثی شکل بر روی یکدیگر ساخته میشوند ؛ و این انطباق گاه بسوی يك هسته‌ی مرکزی ممتد میشود ، و گاه در حالت افقی یا پراکنده قرار میگیرد . این سطوح اغلب صاف و بی انحنا هستند ، و گاه که دوایری در جاهای مختلفشان پدیدار می شود حالت تکه‌های فلزی سوراخ شده را پیدامیکنند - و بهر حال کار خیلی تازه‌یی نیست . کارهای Marcel Duchamp را در سال های ۱۹۱۲-۱۴ بعنوان مثال نگاه کنید (البته میدانم که میان آن سطوح خمیری شکل Duchamp و سطوح فلزی‌ی آقای دادخواه تفاوت بسیار است) .

رنگها عموماً آبی و قرمز و سیاه و سفیداند ، با حالت (*Tonalité*) های کمتر متغیر ؛ که بعض جاها رنگها کثیف میشوند (مثل پرده‌ی « هسته‌های زنده » یا « هسته‌های منتظر ») ، و گاه همانطور خام می‌مانند (مانند پرده‌ی « شبه جنگ ») ؛ و جز در کار « مونومان

برای شهداء تغییر رنگ اساسی بی دیده نمیشود. درباره‌ی طرزکار (Technique) نقاش حرف دیگری نمی‌ماند جز اشاره‌ی درباره‌ی سطح بوم‌ها که ناصافی‌ها و شیاری‌ها نشان بچشم من خیلی شبیه زمینه‌ی کارهای بهمن محمص آمد.

اما حاصل رنگ و شکل بر روی آن متن ناصاف چیز مخوفی میشود؛ و این مخافت در نقاشی امروز ما سخن تازه‌ی است و حرفی می‌زند (که اگر حرف نقاشی‌ها را با اسمشان اشتباه نکنیم، بحمدالله دهان پرکن و روشنفکرانه نیست)؛ از وحشت مسخ يك پرنده بصورت مشتی آهن پاره صحبت میکنند، و قصدش نمایش يك پیام بزرگ عمومی نیست - بچ پچی است ازهراسی کوچک اما عمیق. از زخمی که بچشم نمی‌آید و از زمانه‌ی که همه چیز را تغییر شکل میدهد و منهدم میکند. (در پرده‌ی «صلح واژگون» پرنده باچشمان خونین و منقار باز بارنج مرده است؛ آیا او نشانه‌ی آرامش است؟)

نظیر این هراس را - جز در کار محمص - در اینجا در کار هیچکس دیگر نمی‌بینم. نقاش‌های ما عموم - اگر خط کوفی و عربی ننویسند و ما هر ویان کمانچه کش نکشند - در فضایی زندگی میکنند متمایز و بسیار شخصی. هیچ عکس‌العملی از گذر قرن حاضر در آنها دیده نمیشود.

نمایشگاه آقای دادخواه نشانه‌ی آشکار زمان ماست؛ اما وحشت او هنوز سطحی است، چرا که مخوف‌تر از این را ما دیده‌ایم. در کارهای Theodore Roszak و Hyman Bloom یا Willem de Kooning و بخصوص در کارهای Gerald Mclaughlin در جاهایی که رنگهای قرمز و آبی در حالت خالص‌تر بکار رفته کار ناموفق‌تر است، چون زندگی رنگ‌ها تشدید حالت می‌کند. اما رنگها در تمام پرده‌ها همچنان تکراری و ثابت می‌مانند؛ و بنظر میرسد، که مایه‌ی کلی کارها جز با این دورنگ امکان پرداخت ندارد. (بیننده بی‌اختیار بیاد آن کار معروف Andre Masson می‌افتد بنام «Irequis Landscape»، که چطور از رنگ‌های زرد و بنفش و قرمز و قهوه‌ای بخوبی استفاده میشود.)

اشکال هم اغلب تکراری‌ست و یکنواخت و در نتیجه پرده‌ها مجموعه‌ی فقیر (خود آقای دادخواه حتمن متوجه این مساله شده‌اند)؛ و یکنواختی کارها نشانه‌ی ضعف نقاش است در پرورش کامل يك مایه و استفاده از صورت‌های مختلف آن برای گفتن حرف‌های بیشتر. مختصر اینکه چهارپانچ پرده - که دو پرده‌ی «جنسیت فضایی» حتمن جزء آنهاست - نمایشگاه را پسندیده بود.

نکته‌ی دیگر درباره‌ی اسم نقاشی‌هاست. اگر قرار است این اسامی کمکی به بیننده بکنند، نمی‌کنند. فقط بنظر میرسد که نقاش خاسته‌است فرمایشی بکند در بعضی مسایل، از قبیل آوردن شعر نیما بعنوان اسم نقاشی. اما چقدر خوب بود پرده‌ها با شماره مشخص

میشدند که هم خیال ما راحت میشد وهم نقاش سعی بیهوده در یافتن نام‌های عجیب نمیکرد.
و گویا رسم شده که مطالبی از قبیل محاسن خوبی و مضار بدی در کارت راهنمای نمایشگاه.
های نقاشی بنویسند ؛ حرف آخر اینکه من اعتقاد دارم اگر نقاش ، یادگیری، حرفی ندارد
که در چنین جایی بزند ، نزند .



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی